

## دکتر علی اصغر حریری

پاریس - فرانسه

## امیر تیمور و خواجه حافظ



مرا عقیده بر اینست و هر کس بخواد میتواند بر این عقیده بگردد و اگر احیاناً کسی در رأی خود ثابت بماند و مذاکرات فیما بین حافظ و تیمور و نسبت ارتداد بحافظ و بحث درباره چند شعر حافظ و بازخواست تیمور که چرا حافظ سمرقند و بخارا را بخال هندوی ترکمی بخشیده و روایاتی دیگر از همین قبیل در نظرش درست جلوه کند ما را بر او بحثی نیست و اگر چند روایت مجعول دیگر هم بر آن بیفزاید و همه را از ته دل بپذیرد آسمان بر زمین نخواهد ریخت و لشکر کشیها و قتل و غارت‌های تیمور باری دیگر بوقوع نخواهد پیوست .

من با اصطلاحات شاعرانه شعرای قدیم آشنایم و پس از آنکه در ربیعان جوانی پنجاه و شصت هزار بیت از بر میخواندم حال اگر به آن اصطلاحات آشنا نباشم براستی باید سند کند ذهنی و جهل مرکب خود را امضا بکنم .

من گمان نمیکنم که حافظ در استعمال کلمات ترك و سمرقند و بخارا بیاد امیر

تیمور بوده باشد کلمه ترك در زبان شاعران بمعنی محبوب و معشوق زیبا و صاحب جمال است. بیشک در آغاز کار مراد از آن اشاره به مردم ترك نژاد بوده که زیبایی مشهور بوده اند سپس بمرور زمان کلمه بصورت اسم و صفت عام در آمده. این امر در بشر چلی است که بکسانی توجه دارد که از قوم و نژاد دیگر باشند و این نسبت زیبایی بمردم بیگانه منحصر به ترك نیست. در نوشته ها نگار چین و چگل و ختای و ختن نیز بکار برده شده همچنین اشیاء جامد مانند بت و صنم و از اقوام بیگانه در توصیف زیبایی شخصی تشبیه به گرجی و بلغاری هم میشود سعدی گوید:

محقق همان بیند اندر ابل که در خوب رویان چین و چگل  
ورود کی گوید:

گل بهاری بت تناری نپید داری چرا نیاری؟

و همه شعرا میتوان گفت بدون استثنا این کلمات را در ضمن سخن از معشوق بکار برده اند چه جای تعجب است که حافظ بارها با کلمه ترك آنهم شیرازی از معشوق خود یاد میکند. ناصر خسرو هم بلغاریان را بحسن و زیبایی ستوده. من بنده نیز باری در خطاب و عقاب بمعشوق فرنگی او را ترك خوانده ام:

روز و از آزار من بردار دست را لجام علوم دلبری با من مکن ای ترك مست  
ناز تو با من نمیگیرد دگر دیگر از عشقت نگردم خون جگر

حافظ غیر از این بیت مشهور:

اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل مارا

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

در موارد دیگر نیز بار خود را ترك خوانده. غزلسرایان دیگر نیز همیشه

بمعشوق خود عنوان ترك داده اند.

از کجا معلوم که در آن زمان خوبروئی سمرقندی در شیراز انگشتمای زن  
و مرد نبوده و حافظ در ضمن اشاره به او بمهارتی بکمال شعر رود کسی را  
تضمین کرده؟

خیز تا خاطر به آن ترک سمرقندی دهیم

کز نسیمش « بوی جوی مولیان آید همی »

در جایی میگوید:

ترکان پارسی گوی بخشندگان روحند ساقی بده بشارت رندان پارسا را  
باز در اینجا بعنوان جمله معترضه این توضیح را لازم میدانم کسی که بقصد  
« اصلاح » بجای ترکان پارسی گوی . خوبان پارسی گوی نوشته بخطا رفته  
چه خوبان شیرازی طبیعی است که پارسی گوی باشند و هیچ غرابتی ندارد ولی  
ممکن است پارسی گفتن ترکی بگوش خوشایند باشد . علی الخصوص که در  
آخر بیت کلمه « رندان پارسا » مؤید آنست . البته مراد از پارسا مردم پارس  
است نه زاهد چه رند را با زاهدی چه نسبت باشد ؟

در دیوان حافظ قطعه ایست که از کسانی که آنرا براستی از حافظ میدانند  
برخی بر این عقیده اند که حافظ در مدح امیر تیمور نوشته و آن قطعه اینست :  
پادشاهها لشگر توفیق همراه تواند <sup>خیزاگر بر عزم تسخیر جهان ره میکنی</sup>  
با چنین جاه و جلال از پیشگاه مکرمت <sup>آگهی و خدمت دلهای آگه میکنی</sup>  
بافریب و رنگ این نیلی خم زنگار فام <sup>کار بروفق مراد صبغة الله میکنی</sup>  
آنکه ده با هفت و نیم آورد بس سودی نکرد <sup>فرصت با داکه هفت و نیم را ده میکنی</sup>  
من اصلاً در انتساب این قطعه بخواجه حافظ تردید دارم . اولاً سبک آن  
بسخت حافظ نمی ماند . ثانیاً معنی بیت آخر را با رمل و اصطراب هم نمی فهمم  
و درست نمیدانم در آن چه رمزی مستور است . معنایی که برای آن آورده اند  
با هیچ صمغ و سریشم هم بر آن نتوان چسباند .

بعید نیست که این حساب ده و هفت و نیم مربوط بیکی از بازیهای قمار باشد که ما را بر آن آگاهی نیست. علی‌ای حال من گمان قریب یقین دارم که این قطعه از حافظ نیست.

بتقریب همه را رای بر اینست که خواجه حافظ در زمان حیات خود اشعار و آثارش را مدون نکرده بود (چنانکه من هم بهمین درد مبتلایم). همین مقاله را مستقیماً در همین اوراق می‌نویسم و اگر خدای نخواستہ گم شود دیگر از آن ندارم.) اما چون اشعارش از بس فصیح و دلربا بود، زود در افواه مردم می‌افتاد. گویا پس از مرگش یکی از بزرگان عصر بگرد آوری آنها همت گماشته و گویند بهر کس که شعری از حافظ می‌آورد دیناری می‌بخشید. از اینروست که در دیوان او اشعاری پیدا میشود که از او نیست گاهی هم آن اشعار چندان خوبند که با اشعار خود او کمابیش برابرنند. اما شعر حافظ روح و رایحه‌ای مخصوص دارد که تنها اهل ذوق آنرا حس میکنند. از غزلیات که بگذریم غالب قطعات و رباعیات مطلقاً از او نیستند!

گویند شاه چراغ که خود شاعر بود روزی به حافظ خرده می‌گیرد که ابیات غزلهای تو هیچ ربطی باهم ندارند. <sup>بلکه بیت از عشق و دیگری از باده‌گساری</sup> است یکی شکایت از روزگار و یکی حکمت و قس علیهذا باب فعلل و تفعلل. حافظ که در هر حال حاضر جواب بود می‌گوید از همینجاست که اشعار من در بسط زمین بزودی پراکنده میشود برای اینکه هر کس مطابق ذوق خود در آن نکته‌ای می‌یابد ولی اشعار یکنواخت اعلیحضرت از دروازه شهر شیراز بیرون نمیروند. من این آوردم انبساط خاطر خوانندگان را و گرنه یقین دارم که همین روایت نیز از قبیل همان افسانه‌هاییست که راویان ساخته‌اند و خالی از حقیقت است!

پیش از این مختصری از وضع لشکرکشی امیر تیمور نوشتیم که در توزوک دیده بودم و آنچه نوشتیم مقرون بصحت بود البته باید در نظر گرفت که امیر تیمور چنان در بند نقشه کشی جهانگشائی بود که مجال مطالعه اشعار نداشت تا در اشعار حافظ چندان تفحص کرده باشد که فرد بفرد ابیات او را بخواند و در معانی هریکی اندیشه خود را مشغول بدارد تا هنگام ملاقات نکته‌های کفرآمیز آنها را برخ او بکشد و از او توضیح بخواهد و با وجود این او را مرتد بخواند ولی از بخشیدن هزار دینار استنکاف نکند.

درست است که تیمور در مسلمانی بسیار متعصب بود ولی از مسلمانی همان تعصب شدید را داشت و گمان میکرد که هر چه او میکند اعم از رحم و شقاوت همه در صلاح دین اسلام بود. چنانکه امر مؤکد داده بود که جان و مال علما و اولاد رسول باید در امان باشد. از همین جاست که بسیاری از مردم مالدار و رباخوار که ثروت هنگفت اندوخته بودند و غالباً هم جهود بودند چون خود را در میان علما نمیتوانستند بشمار آرند، حیلتی کردند و خود را علوی و سید بقلم دادند. از اینجاست که امروزه عدهٔ علویان در دنیا بقدری زیاد است که از طریق آمار پذیرفتن آن محال است و لو متخصصان علم آمار در این حساب گشاد بازی بخرج بدهند باز آنرا قبول کردنی نمیدانند! شایعات دیگر راجع بحافظ که جداً باید رد کرد یکی فقر اوست و دیگری جنبهٔ تصوف و عرفان او. حافظ بطور حتم زندگی در فقر نمیگذرانید. معاش مرتب داشت و لباس خوب می‌پوشید و گذشته از این مرد گمنام هم نبود بلکه از جملهٔ اعیان و بزرگان شهر بشمار میرفت همینکه عنوان خواجه داشت خود برهانی است قاطع برای اثبات عرایض بنده همه میدانید که عنوان خواجه در آن عصر بهر آدمی بی سروپائی داده نمیشد بلکه مختص رجال مهم و حتی وزرا بود.